

دو شخص عجیب در کابل

(۱) آغا حسن خان (موهن لال)

یکی از اشخاص عجیبی که در تاریخ افغانستان در اوایل دوره محمدزائیان به کارنامه های وی برمیخوریم موهن لال است، که در حین سقوط دودمان سدوزائیان و عروج برادران وزیر فتح خان در افغانستان بود و در جنگ اول انگلیس و افغان، یکی از عوامل مهم پیشرفت استعمار و کامیابیهای جواسیس و فعالیت انگلیس بشمار میرفت.

شناخت حقیقی این گونه اشخاص که بعناوین مختلف در تاریخ افغانستان کارها کرده اند برای ما خالی از دلچسپی نیست، زیرا از یکطرف يك زاویه تاریک روشن میشود و از پهلوی دیگر باید مورد عبرت هموطنان گردد، که دستهای اجانب چگونه و با چه وسایل کار میکنند؟ موهن لال در تاریخ افغانستان شهرتی دارد و بعد از آنکه سا لها در افغانستان بود، کتابی را بنام (زندگانی امیر دوست محمد خان) بزبان انگلیسی نوشت، و درین کتاب بسی از مشاهدات خود را فراهم آورد، که یکی از منابع موثوق تاریخ دوره محمدزائیان است.

این شخص اصلاً مسلمان و نام وی آغا حسن خان بود، اجداد وی از دودمان راجه منی رام کشمیری بدین اسلام مشرف شده بودند، پدرش مرزا محمد شکوه نامداشت، که از مریدان مولانا فخر بود، وی آغا محسن پسر خود را به کالج دهلی برای آموزش فرستاد، و در آنجا پارسی و انگلیسی را خوب آموخت، و بحیث "منشی فارسی" بازمامداران انگلیسی هند محشورگشت. و شاید برای مقاصد سیاسی خود را بنام "موهن لال" شهرت داد.

در ابتداء بابرنس معروف و دکتور جبراد بشغل منشی گری پرداخت، و بسال (۱۸۳۲ م) بسوی ایران فرستاده شد و بسیاحتی افغانستان، ترکستان، خراسان موفق آمد و این سیاحت نامه را در سال (۱۸۳۴ م) از کلکته منتشر ساخت.

موهن لال مشاهدات خود را در افغانستان بدوران جنگ اول افغان و انگلیس (۱۸۴۰ م) در کتابی نوشت که به (زندگانی امیر دوست محمد خان) شهرت دارد، وی تا سال اخیر حیات خویش در دهلی بود و بسال (۱۸۷۰ م) از جهان درگذشت، و یکی از خدمتگاران لایق بسط استعمار انگلیس بشمار میرفت، و اعزاز (آردر آف دی امپایریند ... آف دی آردر آف پرشین لائین) را حاصل کرد و دودمان وی تاکنون در دهلی موجود است. خانم موهن لال (حیدری بیگم) نیز از زنان دانشمند و نویسنده ای بود، این خانم روزنامهچۀ ایام انقلاب دهلی (غدر) را در (۱۸۵۷ م) نوشته بود، که بحکم مامورین انگلیسی دهلی در (۱۸۸۰ م) ضبط گردید و بار دوم همین خانم حوادث مذکور را کوتاه تر از روی روزنامهچۀ مذکور نوشت^(۱).

موهن لال بعد از سیاحت نخستین خود بار دوم در سال (۱۸۳۷ م) به افغانستان آمد، و این وقتی بود که لارڈ آکلیند Lord Auckland گورنر جنرال هند بنام توسیع روابط تجارتي مکتوبی را در ۲۲ اگست ۱۸۳۶ م به امیر دوست محمد خان ارسال داشت و متعاقباً يك ميسیون تجارتي را در ۱۵ می ۱۸۳۷ با نامه ای بحضور امیر فرستاد. رئیس این هیئت سرالکسندر برنس Bruns معروف بود، و میجر لیچ Leech وود Wood و دکتور لارڈ Dr. Lord که اشخاص نظامی بودند نیز درین هیئت شمول داشتند. و موهن لال به حیث منشی و نویسنده آنها بکابل آمد، هیئت انگلیسی چندین ماه در کابل ماند ولی مذاکرات شان با امیر نتیجه ای نداد و به ۲۶ اپریل

۱۸۳۸ م ناکام بسوی هند بازگشتند و درین وقت بود که کاپیتان ویکویچ از طرف دولت روسیه بقندهار آمد، و بعد ازان بکابل شد، و وضع سیاسی افغانستان را تیره و دگرگون ساخت، چنانچه برنس در ۱۵ جنوری ۱۸۳۸ م ذریعۀ مکتوبی ورود نماینده زار روس را بکابل بحکومت انگلیس خبر داد، و نگاشت که ایران و روس هر دو برای بدست آوردن تفوق سیاسی در دربار کابل میکوشند.

موهن لال بنا بر بلدیتی که در افغانستان بهم رسانیده بود مرکز فعالیت سیاسی این هیئت بود و با آنها یکجا به هند بازگشت. ولی فعالیت دیگری وقتی آغاز گشت که انگلیس ها ب فکر حمله بخاک افغانستان افتادند. و خواستند که شاه شجاع مخلوع را واپس باریکه سلطنت افغانی برگردانند، و بذریعۀ وی مقاصد سیاسی خود را به آخر رسانند.

برای این کار تهمین سند و بلوچستان از همه اولتر لازم بود، بنابراین انگلیس ها برنس را گماشتند و برنس مدتی اندرین کار سرگردان بماند.

استعمار طلبان همواره عادت داشتند و در مواردیکه مستقیماً ناکام می ماندند بذریعۀ جواسیس هندی خود که بعرف و عادات مردم آشنا بودند کارهای مهمی را انجام میدادند، چون رستم از امضای معاهده سرپیچید، و برنس ناکام بشکارپور برگشت، انجام این مهم را نیز به موهن لال آن آدم دیوسیرت مردم نما وا گذاشت و وی با مهارتی که داشت معاهده ۲۴ دسمبر ۱۸۳۸ م = ۶ شوال ۱۲۵۴ هـ را که دارای ده ماده است به نفع دولت انگلیس با رستم خان تالپور عقد کرد، و ازان شخص مجبور و ساده امضاء گرفت. چون قلعت بکر دوران قشون کشی افغانستان اهمیتی داشت، و دولت انگلیس بدان حصار ضرورت شدید خود را حس میکرد درین باره نیز موهن لال با رستم مذاکره ها کرده و تمام مقاصد خود را در کمال مهارت برستم قبولانید، و از وی امضا گرفت.

باین طور موهن لال در تسخیر سند و بلوچستان بدست انگلیس، عنصر فعالی بود، چون تهمین این دو کشور بیش از جمله بافغانستان برای دولت برطانیا اهمیتی داشت، بنابراین فعالیت رجال انگلیسی در آنجا دوام کرد، و در سال ۱۸۳۹ که لشکر انگلیس به امداد شاه شجاع از راه شکارپور و درۀ بولان بسوی افغانستان حرکت کرد، مکناتن و برنس این قشون را اداره میکردند و موهن لال شبکه های جاسوسی خود را تا قندهار پهن کرده بود.

در همین وقت حکمداران قندهار سردار کهنل خان و برادرانش که تازه با نماینده تزاری در لباس شده بودند مکاتیبی را در کمال خفا نوشتند و آنرا بدست سکندر قزلباش به میر محراب خان حکمدار کلات بلوچستان فرستادند تا میر مشار الیه نگذارد شاه شجاع و لشکر انگلیس را راه دره بولان بسوی قندهار بگذرد. موهن لال که جواسیس خود را قبلاً در قندهار گماشته بود، بذریعۀ عبدالوهاب مستوفی که از مامورین سرداران قندهار بود، مکاتیب محرمانه فوق را بدست آورد، و رجال انگلیسی را از مکنونات امور و سیاست دربار قندهار واقف ساخت چون سردار کهنل خان و مردم قندهار بمقابل لشکر انگلیس تهیه مقاومت میدیدند، و خود سردار با چهار هزار سوار از قندهار بمقابله برآمده بود درین وقت یکی از جواسیس موهن لال که محمدطاهر نامداشت، و مدتی بود که در قندهار بارجال دربار تماس مستقیم یافته بود، ملانسو پیشکار و وزیر سردار کهنل خان را اغوا کرد، و از طرف مکناتن مکتوب تطمیع را بوی نوشت، و همین شخص بود که در کار سردار کهنل خان و لشکر قندهار خللی را وارد کرد، و کهنل خان را مجبور نمود که قندهار را پدروود گوید. و بسوی ایران برود، درین وقت فعالیت جواسیس موهن لال بحدی بود که بسی از رجال دربار مانند حاجی خان، و عبدالمجید خان و غلام اخوندزاده و ملانسو و غیره را طرفدار خود ساخته بود و بنا بران بدون کدام مقاومت طولانی شهر قندهار سقوط نمود و شاه شجاع و ولیم مکناتن بتاریخ ۲۵ اپریل ۱۸۳۹ فاتحانه داخل آن شهر شدند، و درین وقت بود که موهن

لال ملانسو و دیگر جواسیس و کارکنان فعال خود را به سران لشکر انگلیس برای اخذ جوایز معرفی کرد و گویا این شخص منحوس جرثومی بود که همواره پاکیزگان را فاسد میساخت.

سلسلهٔ فعالیت مشوم موهن لال در افغانستان دوام کرد و وقتیکه لشکر انگلیس بر کابل تاخت. فرزند دلاور امیر دوست محمد خان سردار غلام حیدر خان در غزنی بمقابلهٔ پرداخت. ولی موهن لال این نقشهٔ مدافعت را نیز به مهارت ابلیسی خود از بین برد، چون با عبدالرشید خان برادرزادهٔ امیر از مدتها آشنائی داشت و درین اوقات عبدالرشید در حصار غزنی بود بنابراین موهن لال از خارج حصار آن جوان ساده را اغوا کرد و وسایل سقوط غزنی و ناکامی سردار غلام حیدرخان را فراهم آورد. سرجان کی در بارهٔ مهارت اهریمنی موهن لال چنین می نویسد:

"عبدالرشید وقتی باموهن لال آشنا شده بود که هیئت تجارتهی انگلیس بدربار امیر دوست محمد خان آمده بود و چنین بنظر می آید که موهن لال در اغوای مردم دستی قوی داشت، و همین مهارت وی بود که تا اخیر جنگ اول در افغانستان دوام کرد."

لشکر انگلیس بعد از سقوط غزنی بر کابل هجوم آورد و فعالیت جاسوسی موهن لال نیز باینطرف متوجه گشت، و در لشکر امیر دوست محمد خان رخنه های وارد کرد و بسی از سران دربار را به لطایف الحیل از امیر روی گردان نمود، تا که کابل در ۷ اگست ۱۸۳۹ م سقوط کرد و شاه شجاع باز بر تخت شاهی نشست. در دوران جنگ اول موهن لال در کابل فعالیت ها داشت و آشنایانی درین دیار پیدا کرده بود که ازان جمله غلام خان است و بذریعهٔ این شخص کارهای مهمی را انجام میداد و بعد از استیصال انگلیس همین شخص به لدھیانه پناه برد، و در آنجا ادامهٔ زندگانی را غنیمت شمرد زیرا بعد از تخلیهٔ کابل حیات وی درینجا مشکل شده بود.

موهن لال در دو جلد کتاب خویش که بنام زندگانی امیر دوست محمد خان نوشته معلومات مغتنمی را از اوضاع دربار و سرداران ملت و مجاهدین و برخی از وطن فروشان و غیره فراهم آورده و کتاب وی نمودار اوضاع گذشت و اعمال نیکان و بدان قوم است.

چنین بنظر می آید که موهن لال از ملحمهٔ کبرای جنگ اول جان سلامت برده و کتب خویش را بعد از وصول هند نوشته و نشر کرده است.

(۲) قاضی عبدالقادر خان مشهور به قاضی قادرو

در مجله های آریانا و دیگر مجلات و کتب تاریخی وقتی که راجع به نهضت عسکری و ادبی دورهٔ اعلیحضرت امیر شیر علیخان سخن رانده میشود نام قاضی قادرو دران برده میشود. زیرا این شخص از ارکان این نهضت بوده و بشهادت شماره های جریدهٔ شمس النهار کابل که دران وقت از بالا حصار نشر میشد سکرتر لشکری (رایل ملتری سکرتری) دربار امیر بود و کتب اصول عسکری را نیز همین شخص از انگلیسی به پارسی ترجمه کرد، و اصطلاحات عسکری را بزبان پشتو ترتیب و رواج داد. قوماندهای لشکری را پشتو کرد، اسمای مغرزه های لشکر را بانامهای رجال کابینه و ارکان دولت بزبان پشتو نشر داد.

از شماره های متعدد جریده شمس النهار بر می آید که قاضی قادرو بدربار امیر نفوذ و اقتدار و شهرتی داشت و در مجامع رسمی و ملی بایراد خطابهای سیاسی و اصلاحی میپرداخت، و ما در مطبوعات افغانی نام وی را به نیکی برده ایم، و از ارکان آن نهضت شمرده ایم.

اما این شخص عجیب نیز مانند موهن لال سابق الذکر از عناصر مهمه جواسیس استعمار بشمار میرفت

ولی خطرناک تر از آن، زیرا این شخص تا دم آخر بلباس دوست افغانستان و یکی از عناصر داخلی مملکت در کابل و دربار امیر ماند، و کسی هويت او را نشناخت ولی شخص اول الذکر علناً خارجی بود و در ستون دشمن بطور آشکارا کار میکرد.

من تا دو سال قبل آقای قادرو را به چهره حقیقی وی نمی شناختم. بسال ۱۳۲۷ در کویته بلوچستان (پنستونستان) جوان سوداگری را در لباس اروپائی دیدم، که خود را از احفاد قاضی قادرو معرفی کرد، او را بدلقیپی خاصی دریافتم، و ساعتی با وی صحبت رفت. چون کتابچه مطبوعی را بزبان انگلیسی بمن داد که در البرت پریس کویته طبع کرده بود.

کتابچه را بامراق زیاد ازو گرفتم. و عنوان آن در انگلیسی چنین است:

Copies of Testimonials of Qazi Family

این کتابچه دارای اصل برخی از اسناد رسمی است که مامورین رسمی دولت انگلیس به قاضی قادرو سپرده اند، و خدمات بزرگ او را در امور افغانستان و دربار کابل تصدیق کرده اند، و اسلاف باخلاف سفارش داده اند که خدمات او را قدردانی کنند.

از مطالعه این تصادیق رجال انگلیسی بر می آید که قاضی قادرو و از طرف شان بحیث یک عنصر فعال و در لباس دوستان بدربار امیر کار میکرد و تا وقتیکه امیر موصوف ناکام بسوی مزار شریف میگریخت قاضی با وی بود، بعد از آن دفعته از نظرها پنهان و ناپدید گردید، اینکه من ترجمه این تصادیق را در ذیل این مقالت بخوانندگان اهداء مینمایم، که بلا شبهت یک گوشه تاریک تاریخ را روشن میسازد:

(۱) ایندور. اگست ۱۸۸۲

دوست عزیزم!

مکتوب ۲۷ جولائی شما را گرفتم. مسروم که در کمال امن وارد پشاور شدید، و صحت دارید. اگر در ایندور شما را میدیدم خیلی خوب میشد، ولی اکنون بهتر است که دساتیر حکومت هند را انتظار بریم، بعد از سپتمبر ۱۸۸۰ با افغانستان رابطه ای ندارم ولی میدانم که با شجاعت و شرافت و بدون بیم، وظایفی را که در حالت ترک کابل بشما سپرده و اعتماد کرده بودم انجام داده اید. وقتیکه من در افغانستان بودم، از غیرت و لیاقت شما خیلی ممنون و از امدادی که بمن کردید، بسیار مدیون ام. قبلاً در جون گذشته توجه مخصوص حکومت هند را بخدمات شما معطوف داشتم، ولی باز هم آنها را به نفع شما متوجه خواهم ساخت.

شک نیست که حکومت هند و اکسلانس ویسرای نسبت بمن زیاد تر از خدمات شما که در افغانستان

انجام داده، مطلع و معترف اند.

راستگار شما، لیل - گریفن^(۲)

(۲) پشاور - ۱۴ اپریل ۱۸۸۴.

قاضی عبدالقادر خان که مدت درازی از طرف حکومت هند، در کابل کار میکرد، مردی لایق و فعال است و اکنون هم اطلاعات زیادی از آن مملکت دارد، و مبلغ (۳۰۰) روپیه بطور معاش از اداره خارجی بازیافت میدارد، وی حاضر است، مطالعات مغتنم خود را در دسترس مامورین برطانوی راجع به افغانستان بگذارد. و تصادیق زیادی در دست دارد که در ایام جنگ آخرین کابل مصدر کارها و معاونتهای مهمی شده است. بسیار مسرور خواهم شد که وی بصورت مناسبی استخدام گردد، زیرا سرلیپل گریفن درباره او بمن

سفارش زیادی کرده است.
جی . جی . کاردری (کمشنر J.J. Cordery.Commissioner)

(۳) ریزیدنسی ایندور، ۱۵ دسمبر ۱۸۸۴.

سفارشنامه ایکه در حین بازگشتم از افغانستان در ۱۸۸۰ به قاضی عبدالقادر خان دادم، از ماموریکه برایش فرستاده بود، مفقود گردیده و مسرت دارم که عقیده زیاد خود را باز درباره خدماتیکه قاضی برای دولت انگلیس در افغانستان نموده ظاهر سازم.

قاضی را من به نسبت لیاقت و معلومات عمیقی که در سیاست افغانستان داشت همکار و معاون خود انتخاب نموده بودم، باوجودیکه ارباب دوایر پشاور او را نمی شناختند من باو موقع امتحان دادم و وی هم خدمات قیمت داری را در کابل بجا آورد، و هدایات وی در موارد لازمه تماماً مفید و صحیح بود و من هم آنقدر معتمدش دانستم، که در حین بازگشت خود به هند او را مصاحب مخفی والا حضرت امیر کابل قرار دادم. و خدمات گرانبهای خود را تا وقتی انجام میداد، که محمدافضل خان بحیث ریزیدنت برطانیا بکابل رسید. بعد ازین قاضی بهند بازگشت، و به سفارش من مبلغ (۳۰۰) روپیه معاش از حکومت هند گرفت. ولی وی مستحق تر ازین است و دارای فعالیت عقلی و جسمانی است، و شك ندارم که حکومت هند ازو خدماتهای دیگری را خواهد گرفت، و اگر من باز باافغانستان فرستاده شوم یقیناً از قاضی کارهای مهمی را خواهم گرفت، زیرا مشارالیه در باره افغانستان (نه تنها کابل - بلکه هرات، قندهار، بدخشان) معلوماتی دارد، که من در هندوستان از دیگران نشنیده ام، و نه کسی را با این معلومات وسیع سراغ دارم. لپل گرفتن ایجنت حکومت مرکزی هند.

(۴) ضلع هزاره، اول اگست ۱۸۸۵.

قاضی عبدالقادر را از مدت ۲۰ سال است که میشناسم، دودمان قاضی در پشاور همواره مورد عنایت ارباب حکومت بوده اند، در سال ۱۸۶۹ که امیر شیرعلیخان بکابل بازگشت، قاضی عبدالقادر، و . ک، محمد جان با همرا بودند، و همچنان در سال ۱۸۷۹ م امیر شیرعلیخان تا ترکستان رفتند. بعد از مراجعت ترکستان امیر یعقوب خان او را از کار طرد کرد، و وی به کتر نزدیکی از سادات پناهنده گردیده و از انجا مکاتب مهمی را که حاوی اطلاعات نفیس وقایع آخرین کابل بود بقلم آورد، و ذریعه من در موقع مناسب به حکومت هند تقدیم گردید.

قاضی بعد ازین باسرلیپل گرفتن باز بکابل رفت، و در انجا با امیر عبدالرحمن باقی ماند و بسال ۱۸۸۲ واپس به پشاور آمد، و راجع بامور افغانستان اطلاعات گرانبها نظریات قیمت داری را بمن داد، چون شخص مجرب و زرنگ و آزموده کار است، صحبت وی دلچسپی زیادی دارد، و من متاسفم که اکنون با مشکلات اقتصادی مواجه است و نمیتواند طوری زندگی کند. که سا لها پیشتر به آن معتاد بوده است.

دبلیو . جی . واترفیلد، کمشنر و سپرنتندنت

W.Q.Waterfield

(۵) پشاور. ۴ مارچ ۱۸۸۷

عزیزم سرهوگوگ ! قاضی عبدالقادر از من خواهش کرد، که این نامه را بنویسم و یقین دارم که از دیدارش مسرور خواهید شد، وی سرچارلس گوگ را می شناسد، و مدتها سکرتر خارجی امیر شیرعلی و نماینده

ما در کابل بود، نشیب و فراز زیادی را دیده و هم از طرف امیر شیرعلی در روسیه جاسوس مخفی Emissary بوده است.

اکنون در اوضاع خود مواجه به مشکلاتی است و شما را مجذوب خواهد کرد وی ویسراها را میبیند، و بمن و آنان رهنمائی ها میکند.
دبلیو . جی . واتر فیلد

(۶) سیملا . ۲۰ سپتمبر ۱۸۸۸

قاضی عبدالقادر از من خواهش نمود که تصدیق نامه خدمات او را بنویسم، وی يك جنتلمین بومی است که نه تنها در پشاور بلکه تمام هند شهرت دارد، در مسایل کابل و سرحد دارای تخصصی است که حکومت هند مکرراً میتواند از او استفاده کند.
سی . دبلیو . اچیسن
C.W.Aichison

(۷) پشاور . ۶ نومبر ۱۸۸۸

عزیم ! متاسفم که روابط شخصی ما بانجام میرسد، من همواره از صحبت های شما مسرور و از اطلاعات و سفارشات شما خصوصاً در مسایل افغانستان رهین میباشم.
شما بر وقایع افغانستان و ترکستان و ممالک همجوار دارای قضاوت های درستی بودید و آنچه بمن سفارش کرده و از روی تجربهای سابقه خود قضاوت می نمودید، و تجاوز صحیحی را باختیار حکومت می گذاشتند مدیون مساعی شما ام، شما حیاتی پر ماجرا داشتید و امیدوارم همواره در بین احترام همقطاران و اعتماد حکومت زندگانی کنید، و از حیات خوش و راحت و آزادی برخوردار باشید.
اگر تکلیفی بر شما وارد آید، یقین دارم که مامورین حکومت از همکاری و کمک دریغ نخواهد کرد، و طوریکه شاید و باید باشما همدرد خواهند بود. وفای مرا با خود یقین کند.
دبلیو . جی واتر فیلد

(۸) تصدیق نامه هشتم در پشاور بتاريخ (۱۵) اپریل ۱۸۵۹ بامضای ایچ، ادواردز A.Adwards کمشنر نوشته شده و راجع به سرو و دمان قاضی غلام قادر خان است، که شخص مورد اعماد و رکن دربار سلطان محمد خان بارکزائی و در جنگ ۱۸۴۸ - ۴۹ با سردار موصوف همدم بود، و از طرف سرجان لارنس مورد تفقد قرار گرفت، و در بحران ۱۸۵۷ خدماتی بانگلیس نمود، و نیم لك رویه ثروت خود را تقدیم کرد، و به فرضه هائیکه در حدود ۴ لك از پشاور اخذ میشد اشتراك جست. فیصله ای که وی با مهمندان نمود از خدمات برجسته اوست که موافق توصیه کپتان جیمس جایزه خوبی بوی دادم، به کسانی که بعد از من زمام امور بدست میگیرند سفارش میکنم که قاضی غلام قادر خان را از نظر نیندازند، و در مسایل سرحد و کابل و اقتصادیات از نفوذ بومی وی کار بگیرند زیرا او از دوستان وفادار حکومت برطانیاست.

(۹) تصدیق نامه نهم نیز بنام قاضی غلام قادر است که از طرف ای . برنس A. Burnis در پشاور بتاريخ (۸) اپریل ۱۸۸۲ بحضور سردار بارکزائی نوشته شده و گوید، که قاضی با برادر خود در حین سفیر ما بکابل در شهر پشاور خدماتی را انجام داده، پدرش ملا حسان از بومیان افغانستان و آدم خوبی بود، که من او را در لعل پوره

دریافتم، و از انجا باشجاع الملك بهند مفرور گشت.

(۱۰) تصدیق نامه دهم درسما کازکورت پشاور به تاریخ ۱۵ جنوری ۱۸۶۹ از طرف ودوارد Woodward نوشته شده و بنام قاضی محمدجان است، که پسر سوم قاضی قادر خان سابق الذکر است. از تصدیق نامه پدید می آید که یک برادر بزرگ قاضی نصرالله خان نامداشت و در کلورای ۱۸۶۷ در پشاور از جهان رفته بود.

از اسناد فوق بخوبی بر می آید که دودمان قاضیان مذکور از عهد سردار سلطان محمد خان باحکمداران افغانی محشور بودند و بدولت برطانیا خدمت می نمودند و اولین خدمتگار اجانب ازین خاندان ملا حسان نامداشت، که برنس معروف در لالپوره دکه باوی دیده بود و با شاه شجاع بهند فرار کرد. بعد از قاضی غلام قادر (برادر قاضی عبدالقادر) در دربار سرداران پشاور راه داشت و محرمانه بخدمت انگلیس می پرداخت. داستان قاضی عبدالقادر بمردم کابل معلوم است، که در دربار امیر شیرعلیخان حرمتی بسزا داشت و ازین اسناد بر می آید که بروسیه هم بصفت جاسوس رفته بود، چیزیکه اغرب بنظر می آید این است که قاضی قادرو را در کابل بعد از سقوط امیر شیرعلیخان ندیده اند ولی این شخص عجیب تا مزار شریف پادشاه را همراهی کرده و غالباً بر بستر مرگش حاضر بود، و بعد از آنکه او را بخاک سپرد، واپس بکابل آمده، و از طرف گرفتن بدربار امیر عبدالرحمن خان گماشته شده بود!

ولی در دربار امیر عبدالرحمن خان کسی او را باز نشناخته است. این بود داستان دو نفر جاسوس عجیب که بدربار کابل راه داشتند و من برای عبرت زندگان نوشتم، و اسناد نادیده را بی پرده ساختم^(۳).

شهر نو، کابل ۲۰ اسد ۱۳۲۹

ماخذ

۱. قاموس المشاهیر، ج ۲ ص ۲۴۲.
۲. این تصدیق بامضای Lepal Griffin بنام قاضی قادرو نوشته شده، و گرفتن یکی از رجال معروف انگلیس بود، که بعد از سقوط سلطنت امیر شیرعلیخان و یعقوب خان کابل را بامیر عبدالرحمن خان تسلیم کرد، (۱۷ شعبان ۱۲۹۷ = ۲۱ جولائی ۱۸۸۰) و وقتی که از افغانستان برآمد بحیث نماینده دولت انگلیس در ایالت ایندور هند مقرر شد.
۳. مجله آریانا، سال ۱۳۲۹ ش، شماره ۱۰، ص ۵ - ۱۲.